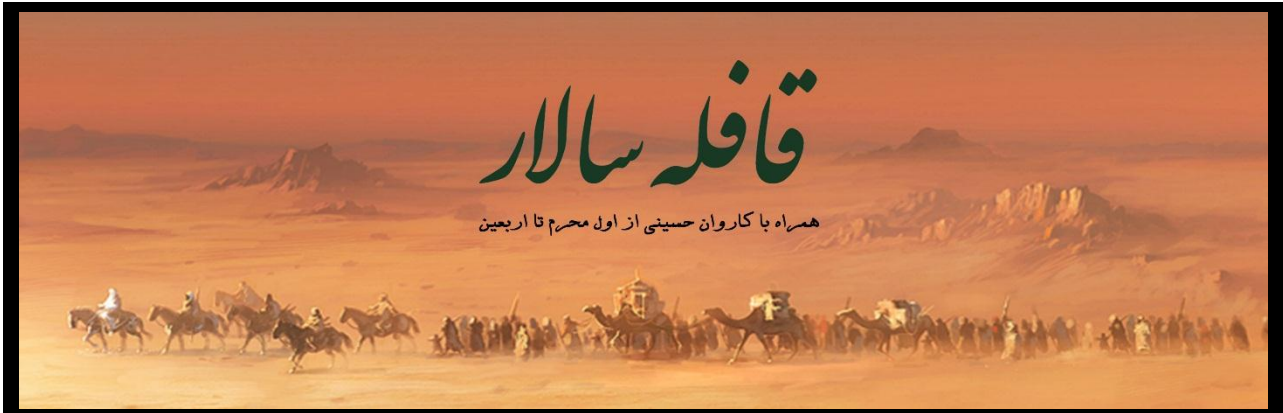


قافله سالار

همراه با کاروان حسینی از اول محرم تا ربیعین



پنجم محرم

نافع بن هلال، دیگران را خبر کرد.

گفت: حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه آمدند.

چهره‌ی کاروانیان به شادی نشست و به استقبال آنان، گرد هم جمع شدند.

بُریر خود را به خیمه‌ی قافله سالار رساند.

گفت: یا بن رسول الله، آنانی که به انتظارشان بودید آمدند.

قافله سالار در اشتیاق دیدار یاران از خیمه برون شد،

حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه، خسته و رنجور خود را به او رساندند.

ابن عوسجه با او مصافحه کرد و خود را کنار کشید تا نوبت به حبیب رسید.

حبیب بازوان او را در دست گرفت و لحظاتی در سکوت به هم خیره شدند.

قافله سالار گفت: دلم در هوایتان بود، دیر کردید.

ابن عوسجه گفت: مزدوران عبیدالله همه جا هستند. شرمنده‌ایم، امکان آمدن نبود.

حبیب بر شانه‌ی قافله سالار بوسه زد.

گفت: اشتیاق ما به شما، از اشتیاق تشنه به آب بیشتر است، و الا ما کجا و ثقل اکبر کجا!

مجتبی فرآورده